

فلسفه فقه سیاسی

از دیدگاه فلاسفه اسلامی

دکتر علیرضا صدرا*

ماهیت یا چیستی و حقیقت یا هستی فقه اعم از اصل وجود و ضرورت، سنخ موجودیت، خاستگاه، پایگاه، جایگاه، نقش، روابط و آثار آن و رابطه اش با سیاست از نظر فلاسفه سیاسی اسلام دور نموده است، به ویژه آن که آنان علم فقه را جزء و زیر مجموعه سیاست و علم سیاسی می دانند.

دیدگاه فارابی

یکم، حقیقت و هستی فقه سیاسی

۱. جایگاه علمی فقه

حکیم ابونصر فارابی در آخرین فصل *احصاء العلوم* و به اعتباری دیگر، در مرحله نهایی و غایی سیر و نظام علمی مورد نظر خویش و در دنباله «علم مدنی»، «علم فقه» و آن گاه «علم کلام» را قرار داده و ارائه می دهد؛ سیر و نظامی علمی که از علم و صناعت زبان و منطق و فروع و اجزای آنها، به عنوان مبادی آلی و ابزاری علوم و صنایع دیگر و از جمله علم سیاست در دو فصل نخست، آغاز شده و در فصل سوم و چهارم به علوم ریاضی، به مثابه قواعد و قوانین سازها، ساختارها و به تعبیر خویش هیأتها - اعم از طبیعی، الهی و انسانی، اجتماعی و سیاسی - و آن گاه به علم و علوم طبیعی و الهی نوعاً به عنوان مبادی مادی و جهان بینی پرداخته است و سرانجام وارد علوم مدنی اعم از علم اخلاق،

* استادیار علوم سیاسی دانشگاه تهران.

علم سیاست مدنی، علم فقه و علم کلام به عنوان علوم و صنایع یا مبادی عالی و غایی و نهایی و یا غایت و نهایت علوم و صنایع و سیر و نظام آنها می‌شود.

این مهم در عین حال مبین جایگاه و احیاناً پایگاه فقه در علم مدنی و سیاسی و در کلیت نظام علمی و عینی موجودیت و حیات سیاسی جامعه انسانی و مدنی است.

از نظر امثال فارابی، خواجه و ملا صدرا، شریعت و نظام فقهی و قانونی و حدود و احکام فقهی، اساس، بنیاد و لازمه هستی، روابط و نظام جمعی و جامعه مدنی است، اعم از: ۱- وجود و ایجاد؛ ۲- بقا و دوام؛ ۳- تکامل و تعالی عمومی و حتی فردی می‌باشد، کما این که حتی در رساله «زیتون الکبیر» تصریح و تأکید می‌کند که شرع، بقاء نظام کلی فی العالم است^۱ تا چه رسد به آثاری همچون سیاست مدنی و آرای اهل مدینه و به ویژه کتاب الملة.

۲. موضوع فقه: شریعت و ملت

فارابی که موضوع اصلی فقه را شریعت و ملت می‌داند، معتقد و مدعی است «ملت» یا «مکتب» و «آیین» یا «دین» یا شریعت یکی بوده و آنها حداکثر اعتبارات گوناگون یک واقعیت عینی، علمی و عملی از جنبه‌های متفاوت هستند. فارابی بر این اساس می‌گوید:

الملة و الدین یکادا یکونان اسمین مترادفین، و كذلك الشریعة و السنة؛^۲ ملت و دین تقریباً دو اسم مترادفند و همین گونه شریعت و سنت.

حداکثر این که این دو (یعنی شریعت و سنت) مبین جنبه عملی، اجرایی و به اصطلاح تطبیقی و جزئی دین و ملت هستند: «فإن هذین ائما یدلان و یقعان عند الأكثر علی الأفعال المقدره من جزای الملة»^۳ کما این که ممکن است شریعت مبین جنبه نظری و علمی دین و ملت باشد: «و قد یمکن أن تسمى الآراء المقدره أيضاً شریعة».^۴

۳. ماهیت و چیستی فقه

حکیم فارابی در کتاب الملة، ملت یا همان مکتب و آیین را به نحوی توصیف و تعریف می‌کند که «مکتب مدنی» و «آیین مدنی» یا سیاست به معنای اعم کلمه از آن استنباط می‌شود. وی در تعریف ملت می‌گوید:

الملة، هی آراء و أفعال مقدره مقیده بشرائط یرسمها للجمع رئیسهم الأول، یمتس أن ینال باستعمالهم لها غرضاً فیهم أو بهم محدوداً؛^۵ ملت (مکتب و آیین و نیز دین و شریعت) عبارتند از (مجموعه و منظومه) «آراء» و «افعال» تعیین شده و مشروط به حدودی که اولاً، توسط رئیس اول (یعنی شارع، پیامبر و مؤسس امت) برای جمع و جامعه وضع (تنظیم و ترسیم) گردیده‌اند؛ ثانیاً،

غرض از آنها سیر و نیل جمع و جامعه است با استعمال و کاربری آنها در جهت و تا حد نهایی تأمین و تحقق هدف مورد نظر شریعت.

فارابی دو عنصر کلیدی را در تعریف خود از ملت مورد توجه و تأکید قرار داده است: یکی، عنصر و مفهوم جمع، جمعی یا عمومی؛ دوم، عنصر و مفهوم غرض مداری و سیر و نیل بدان. این عناصر و مفاهیم، مبین اعتبار سیاسی و سیاسی بودن «ملت» در دیدگاه وی هستند؛ بنابراین از دیدگاه فارابی، دین، شریعت و ملت، همان مکتب و آیین سیاسی متشکل از منظومه آرا و افعالی است که یک ملت (جامعه سیاسی) آنها را به منظور همگرایی، هماهنگی، همکاری (و تقسیم کار) و از این فراتر به منظور همفکری، همدلی و همیاری در جهت سازماندهی خویش و بسیج حرکت و سیر به سوی تأمین اهداف و اغراض و کمالات فردی، گروهی و اجتماعی خود و تحقق کمال و سعادت خویشتن بر اساس مفاهیم منویات شارع، اتخاذ کرده و اعتقاد یافته و بدانها عمل و اقدام می‌کند.

بنابراین «فقه سیاسی» به طور کلی عبارت است از علم دین، علم شریعت و علم ملت، اعم از علم خود دین یا علم تطبیق دین، الف) خواه علم کاربری (و کاربری علم دین در عین و در عمل^۶ و اداره و اجرا؛ ب) خواه علم ابتنا (و ابتنای عین و عمل بر مبانی اصول و احکام دین، شریعت و ملت). وی در کتاب الملة تصریح می‌کند:

ألم الملكية التي تلتئم الملة الفاضلة هي تحت الفلسفة؛^۷ حرفه ملکی و مملکت داری و سیاست مداری که ملت (مکتب و آیین سیاسی) از آن شکل و ترکیب یافته است، تحت فلسفه قرار گرفته است.

۴. اجزای «شریعت»

فارابی به اعتبار انسان و جامعه انسانی و ذهنیت و عمل او، شریعت و دین و ملت را به مثابه نقشه هادی و راهنمای جامع، شامل و مانع، طرح تفصیلی، عملیاتی و اجرایی سیاست و یا سامان دهی و راهبر ملت (در جامعه سیاسی) و کشور به ترتیب زیر می‌داند: اول، آراء؛ دوم، افعال: «الملة تلتئم من جزئین: تحدید آرا و تقدیر أفعال».^۸

کما این که در تعریف خود ملت در بخش آغازین کتاب الملة تصریح می‌کند:

«الملة هي آراء و أفعال مقدره مقيدة بشرائط...».^۹ همین طور در احصاء العلوم تأکید می‌کند: «کل ملة ففيها آراء و أفعال»،^{۱۰} و در ادامه می‌گوید: «فالآراء مثل آراء التي تشرع في، اليه و فيما يوصف به، و في العالم و غير ذلك»؛^{۱۱} آرا مانند: معارف، عقاید و اندیشه‌هایی که شرع بیان کرده در باب الف) وجود (و احیاناً ذات) اقدس الهی و اوصاف (و اسمای) او؛ ب) درباره جهان آفرینش و عالم هستی (حدوث و

قدم، مراتب هستی، طبیعت و ماورای طبیعت یا ملک و ملکوت، ماده و معنا، ظاهر و پنهان یا غیب و شهود، دنیا و آخرت؛ ج) سایر موارد (از جمله: انسان، جامعه انسانی، سیاست و احیاناً دولت و حکومت‌ها).

«و الأفعال التي يعظم بها الله و الأفعال التي بها تكون المعاملات في المدن»؛ و افعال مانند: الف) افعال (یا عباداتی) که عظمت خداوند بدان وسیله ستوده می‌گردد؛ ب) افعالی که به وسیله آنها روابط، مبادلات و معاملات در جامعه و کشور انجام می‌پذیرند.

وی بر این اساس فقه که موضوع، اساس، بستر و چارچوبه موضوعی آن همان ملت یا شریعت و دین است را نیز شامل دو جزء دانسته و تصریح و تأکید می‌کند:

«فلذلك يكون علم الفقه جزئين: جزء في الآراء و جزء في الأفعال»؛^{۱۲} بنابراین فقه نیز دارای دو جزء است: جزئی در آرا و جزئی در افعال.

و باز در کتاب الملة و به بیانی دیگر استدلال و تصریح می‌کند:

إذا كان التقدير في شيئين في الآراء و في الأفعال لزم تكون صناعة الفقه جزئين: جزء في الآراء و جزء في الأفعال؛^{۱۳} اگر تقدیر و تمیین حدود دو نوع باشد: در آرا، و در افعال، لازم است صناعت فقه دو نوع باشد: جزئی در آرا، جزئی در افعال.

۵. ترکیب و ساختار شریعت

با عنایت به این که فارابی ارکان یا اجزای شریعت، ملت و دین را آرا و افعال می‌داند، در صورتی که «افعال» که خود اعم از ۱- روابط (متقابل دو یا چند جانبه و عمومی شخصیت‌های حقیقی و حقوقی)؛ ۲- رفتار (اعمال) هستند را شامل: یکی، حدود (حقوق، تکالیف، وظایف) و احکام افعال یا شریعت به معنای خاص و دیگری، کیفیت و چگونگی افعال یا «اخلاق» به معنای خاص بدانیم، در آن صورت اجزا و ارکان شریعت، ملت و دین از نظر فارابی نیز عبارتند از:

۱- آرا (معارف = جهان‌بینی + ایدئولوژی)؛

۲- شریعت به معنای خاص؛

۳- اخلاق به معنای خاص.

شریعت (به معنای) عام و شریعت (به معنای) خاص

از آن جایی که فقه^{۱۴} و علم و صناعت فقه، در دیدگاه فارابی، همان علم ملت دین و شریعت بوده و

با عنایت به این که شریعت شامل سه جزء و رکن اصلی به عنوان ابعاد، وجوه و مراتب وجودی ملت، دین و شریعت (مکتوب یا معتقد و معمول - در آرا و اعمال پیروان و امت) است؛ بنابراین گاه شریعت به معنای عام و اعم و شامل کلیه اجزا و ارکان ملت و دین، اعم از معارف و احکام و اخلاق بوده و گاه شریعت به معنای خاص و عبارت از یکی از اجزا و ارکان سه گانه ملت و دین (و شریعت به معنای عام و اعم) یا همان احکام و حدود است.

هر چند فارابی، هر دو معنا و مرتبه شریعت به معنای عام و خاص را افاده کرده است، لکن کما این که عرف علمی علما و حتی عرف عامی و عمومی نیز بر آن قرار دارد، در این مقال و هر آن جایی که فقه و فقه سیاسی گفته و اطلاق می‌گردد، مراد فقه و علم شریعت به معنای خاص و محدود و جزئی آن بوده و است.

۶. شریعت فاضله علمی و شریعت جاهله ضاله

حکیم فارابی بر اساس جهان‌نگری و جهان‌گرایی عمومی خویش و به ویژه در عرصه سیاسی و سیاست قائل به دو نوع ملت (ملت به معنای دین، شریعت (سنت) و ملت به معنای امت، جامعه سیاسی، سعادت، ریاست و حکومت و حاکمیت) است:

یکی، فاضله، فاضلانه و حقیقی و در حقیقت فلسفی، حکمی و علمی و عالمانه (سیاسی)؛ دوم، جاهلی، جاهلیه و جاهلانیه، پنداری، ظنی و توهمی و ضاله یا ضلاله، فجار یا فاسقه اعم از نادان، کجراه و گمراه علمی و عملی سیاسی.

وی ترتیب و ترتب نهادینگی مراتب سیاسی فاضله یا جاهله را در فرایند زیر می‌داند:

ریاست (مؤسس و بنیان‌گذار و رهبر اصلی) ← ملت فاضله (← سعادت فاضله ← امت فاضله

جاهله
سیاسیست‌گذار و قانون‌گذار اولیه ← ضاله ← ملت جاهله (← سعادت جاهله ← امت جاهله
فاسقه

۷. گستره فقه سیاسی

با عنایت به این که موضوع فقه سیاسی و علم و صناعت فقه و فقه مدنی و سیاسی، از دیدگاه فارابی، همان ملت و دین یا شریعت به معنای عام و به ویژه خاص است، وی تصریح دارد که «ملت» عبارت است از آرا و افعالی که رئیس اول و مؤسس اول، آنها را برای جمیع (جمع) ترسیم (و تنظیم و وضع و تشریح و تجویز و ارائه) کرده است.

صرف نظر از این که مراد از جمع و جمیع: ۱ - جمع آحاد و اشخاص و یا کلیه و یکایک افراد منظور است یا ۲ - جامعه و کلیت افراد، وجه جامع و جامعیت و به تعبیر خواجه نصیر، هیأت جماعت و جمعی^{۱۵} یا ۳ - هیچ کدام که از بحث خارج است یا ۴ - هر کدام که در آن صورت چگونه؟ خود اینها از مباحث اصلی اصالت فرد و جمع و جامعه که از مباحث اساسی و زیربنایی فلسفه عمومی انسانی، اجتماعی و سیاسی و نیز در همین راستا فلسفه فقه و حقوق بوده و همچنان می باشد، لکن به هر حال گستره جمع و جامعه و بر این اساس و در این قلمرو، عرصه کارآیی ملت، شریعت، دین و سیاست و فقه سیاسی در تعبیر منطقی فارابی و در یک مشی تحلیلی (تجزیه ای - ترکیبی) و با روش جزء ← به کل^{۱۶} به تقسیم و به ترتیب ذیل بوده و است:

الجمع ربما کان «عشیره» و ربما کان «مدینه» أو «صعقا» و ربما کان «أمة عظيمة» و ربما کان «أمماً كثيرة»^{۱۷} جمع و جامعه:

- ۱ - گاه در حد «عشیره»، قبیله، طایفه، قوم و گروه اجتماعی بوده،
- ۲ - گاهی در حد «مدینه»، شهر و شهرستان،
- ۳ - گاه در حد «منطقه» (استان، مملکت و ملت)،
- ۴ - گاهی در حد «امت اعظم» (و بزرگی چون امت و جهان اسلام و بین الملل اسلامی)،
- ۵ - گاه در حد امت های بسیار (و بین المللی و جهانی) است.

بنابراین فقه سیاسی نیز به تناسب مواضع و موضوعیت محلی، ملی، داخلی و خارجی، بین المللی و جهانی، به همان تقسیمات منقسم شده و به همان نامها نامیده می شود.

۸. تقسیمات فقه و حقوق

الف) حقوق فردی و خصوصی

فقه به معنای علم دین و ملت و شریعت در تعبیر فارابی، چه به معنای عام یا خاص، در هر صورت به لحاظ نقش، جایگاه و تأثیر مستقیم و غیر مستقیم آن در تأمین سرنوشت ملی و راهبر جامعه، علم و صنعتی در خصوص راهبرد فرد و جامعه انسانی و لذا هدف مدار و غایت مند است، سیاسی محسوب می شوند، خواه شخصی باشد یا فردی و یا گروهی و اجتماعی و مدنی؛ لکن در عین حال از لحاظ جهت گیری نیز منقسم به تقسیماتی می گردد:

۱. فقه یا علم حقوق و حتی اخلاق و سیاست (و تربیت) در مورد خود، حقوق شخصی محسوب می شود کما این که در سایر اجزای ملت، دین و شریعت نیز به عنوان اخلاق یا سیاست شخصی و

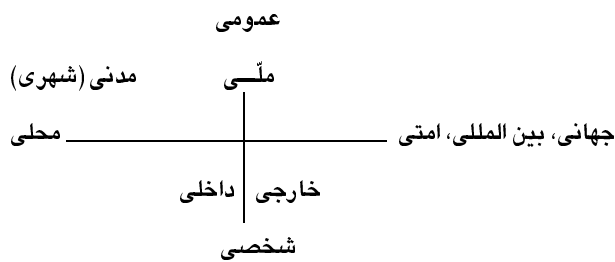
نفسی یا خاصة الخاصة و ذاتی، خلقی نامیده می‌شود، که به قول ابن مقفع «سیاسة خاصة الخاصة، کسباسة الرجل علی أخلاقه و أعماله...»^{۱۸} که در این صورت به قول اخوان الصفاء «الجسد، مسوس و النفس، سائس»^{۱۹}.

۲. فقه یا علم حقوق در مورد گروه اعم از خانواده یا طبقه، قشر، صنف و امثال اینها، همچون فقه، حقوق و اخلاق و تربیت و یا سیاست اهل، خانواده، کارگران، تجار و تجارت، که از آن تعبیر به سیاست (و فقه) خاص^{۲۰} یا «السیاسة الخاصة»^{۲۱} شده است.

اخوان می‌گویند: «السیاسة الخاصة ... معرفة ... كيفية تدبير منزله»^{۲۲}.

ابن مقفع از آن تعبیر به «سیاسة الخاصة»^{۲۳} می‌کند و این که «سیاسة الخاصة، کسباسة الرجل أهل بيته»^{۲۴}.

۳. در مورد غیر و جمع، منظور حقوق و اخلاق عامه، عمومی، اجتماعی، مدنی و سیاسی است، خواه ملی یا فراتر از آن یعنی محلی (و عرفی)، خواه امتی و یا فراتر از آن یعنی بین‌المللی و جهانی.



از آن تعبیر به معارف، فقه و اخلاق و سیاست عامی،^{۲۵} عامه،^{۲۶} مردم،^{۲۷} جماعت،^{۲۸} اجتماعی^{۲۹} شده است.

ابن مقفع در خصوص سیاست عامه می‌گوید: «سیاسة العامه کسباسة الأمصار؛^{۳۰} سیاست عامه مانند سیاست شهرهاست».

ابن مقفع در تقسیم سیاست‌ها، اقسام آن را به ترتیب زیر بر می‌شمارد: «سیاسة العامة، الخاصة، خاصة الخاصة»^{۳۱}.

همان گونه که ملاحظه می‌گردد، بر خلاف سنت رایج و غالب تقسیم‌بندی و اجزای دوگانه حقوق و علم حقوق در جهان معاصر، یعنی حقوق خصوصی و حقوق عمومی، اعم از داخلی و ملی و خارجی و بین‌المللی،^{۳۲} فارابی سه تقسیم از آن ارائه می‌کند:

۱ - حقوق فردی یا خصوصی؛

۲ - حقوق خانوادگی و گروهی؛

۳ - حقوق عمومی و سیاسی اعم از: الف) حقوق مدنی و ملی؛ ب) حقوق بین‌المللی و جهانی. آن هم در دو بعد و دو مرتبه نظری یا علمی و عملی یا اجرایی و فنی.

دوم، تعریف و ماهیت علم فقه سیاسی

فارابی، در تعریف و ماهیت علم و صنعت فقه که موضوع آن شریعت است، می‌گوید:

علم الفقه و صناعة الفقه، هي التي بها يقدر الإنسان على: الأول، أن يستنبط تقدير شيء، تقدير شيء مما لم يصرح واضح الشريعة بتحديدته على الأشياء التي صرح فيها بالتحديد والتقدير؛ الثاني، أن يتحرى تصحيح ذلك حسب غرض واضح الشريعة بالعلة التي شرعها في الأمة التي لها شرع؛^{۳۳} علم و صناعة فقه، دانشی است که انسان را قادر می‌سازد به این که اولاً، حدود هر چیزی را که واضح شریعت تصریح کرده است با بررسی، تعریف و تحدید حدود و اصول آنچه که واضح شریعت آنها را تعریف کرده و حدود آنها را مشخص کرده و بیان و تصریح شده‌اند (یعنی منابع تفصیلی، اصلی و اولیه)، استنباط و تشخیص دهد؛ ثانیاً، احکام صحیح هر یک از این و این گونه موضوعات را بر طبق غرض، مقصد و مقصود واضح شریعت، آن هم بر اساس آن ملت و شریعتی که آن شریعت، برای آن امت و جامعه دینی، مدنی و سیاسی تشریح گردیده است به دست آورد.

پس علم فقه از نظر فارابی، اولاً، روشی استنباطی است؛ ثانیاً، کار و ویژه‌اش عبارت است از: تحدید (و تعریف) و تقدیر (و تعیین) حدود و حقوق و احکام.

همو در کتاب الملة، در خصوص جانشینان و خلفای حقیقی شارع، مؤسس امت (اسلامی) و پیامبر ﷺ یا به تعبیر وی رئیس اول، می‌گوید: «هؤلاء الأئمة الأبرار الذين هم الملوك في الحقيقة».^{۳۴}

در خصوص تفقه و اجتهاد هم بیان می‌کند:

... و ينظر إلى كل ما يحتاج إلى تقدير (ه) مما لم يصرح به من تقدمه (المتقدم هو الرسول ﷺ)؛^{۳۵} اجتهاد و تفقه، اولاً، عبارت است از بررسی نیازها و پرسش‌ها و مسائل و بازجستن احکام و پاسخ‌های آنها از میان آنچه شارع، نخست، آنها را تقدیر، (تعیین و) تصریح کرده است؛ ثانیاً، اجتهاد عبارت است از: فیستنبط و يستخرج عن الأشياء التي صرح الأول بتقديرها؛^{۳۶} استنباط و استخراج از منابع (و اصول و اموری که) شارح اول تقدیر و حدود و جوانب آنها را روشن کرده است.

به عبارت دیگر:

صناعة الفقه، و هي التي يقدر الانسان بها على أن يستخرج و يستنبط صحة تقدير شيء، شيء مما لم يصرح واضح الشريعة بتحديدته عن الأشياء التي صرح فيها بالتقدير^{۳۷} و تصحيح ذلك يحسب غرض واضح الشريعة بالملّة [بأسرها] التي شرعها في الأُمَّة التي لهم شرعاً؛^{۳۸} علم و صناعت فقه عبارت از آن است که، انسان را قادر می‌سازد تا حدود و احکام امور (و شخصیت‌های حقیقی و حقوقی) را که واضح شریعت آنها را معین و مشخص نکرده‌اند با مراجعه به امور (و احکام و اصولی) که روشن شده و هستند، استخراج و استنباط کرده و به دست آورد و صحت و درستی آنها را بر اساس غرض بنیان‌گذار مکتب و شریعت، به همان نحوی که برای امت تشریح، تأسیس، بنیان‌گذاری (و نهادینه) کرده، تصحیح نموده و عمل کند.

بنابراین فارابی، فقیه^{۳۹} را کسی می‌داند که به استنباط و استخراج پاسخ مسائل فقهی و مستحدثه و حدود و احکام آنها با اشراف و مراجعه به منابع و اصول روشن شریعت قادر بوده باشد و آن هم با عنایت به این اصل اساسی که «لا یخالف و لا یغیر بل یبقی کلّ ما قدره المتقدم علی حاله»^{۴۰} و این که اولاً، بر خلاف اصول و مبانی شریعت نبوده؛ ثانیاً، احکام، حدود و اصول شریعت را تغییر و تحریف نکند، بلکه بر اساس اصول و مبانی و احکام و حدودی که شارع نخستین تعیین، تنظیم و ترسیم کرده است پایدار و استوار بماند.

آن‌گاه نتیجه می‌گیرد:

و ليس يمكن هذا التصحيح أو يكون صحيح الاعتقاد الآراء تلك الملة فاضلاً إلا بالفضائل التي هي في تلك الملة فضائل؛ امکان ندارد کسی این قدرت تشخیص و اصلاح را داشته و یا در آرای این چنین ملت فاضل، فاضله (فاضلانهای) درست اندیش و صحیح الاعتقاد باشد، مگر با برخورداری و دارا بودن آن فضایی که در این چنین ملت و مکتب و آیین و دین و شریعتی، فضیلت و فضایل محسوب می‌شود.

در این صورت، «فمن كان هكذا فهو فقيه».

فقه سیاسی جزء علم سیاست

فارابی با بیان این اصل که «الشرائع الفاضلة كلها تحت الكلّيات في الفلسفة العملية»^{۴۱} ملت فاضله را که همانند فلسفه شامل دو قسمت نظری و عملی دانسته است، تحت موضوع فلسفه عملی به ویژه مدنی و سیاسی قلمداد کرده و همچنین در همین راستا تصریح کرده و تأکید می‌کند:

و العملية في الملة، هي التي كلياتها في الفلسفة العملية؛^{۴۲} كليات ملت، شريعت و دين به ويژه فلسفه آنها در فلسفه سياسي مورد بحث قرار مي‌گيرد.

وي در بياني ديگر در خصوص رابطه فقه با سياست و علم و انديشه سياسي به معنای اعم مي‌گويد:

فالفقه في الأشياء العملية من الملة، إذن إنما يستعمل على أشياء هي جزئيات الكليات التي يحتوي عليها المدني، فهو إذن جزء من أجزاء العلم المدني و تحت الفلسفة العملية^{۴۳} [السياسية]؛ فقه در امور عملي ملت، دين و شريعت، از آن جايي كه شامل موارد جزئي كليات كه براي اداره مدينه و سياست بوده است، بنابراین جزئي از اجزای علم مدني يا سياسي بوده و تحت فلسفه عملي يا سياسي است.

وي علمي را در صورتي جزء علم يا تحت علم ديگري مي‌داند كه به تعبير خود وي «إِنَّ الشَّيْءَ إِنَّمَا يُقَالُ إِنَّهُ جُزْءُ الْعِلْمِ أَوْ تَحْتَ عِلْمٍ، بِأَحَدٍ وَجْهَيْنِ: إِنَّمَا أَنْ تَكُونَ بَرَاهِينٍ مَا أَخَذَ فِيهِ بِلَا بَرَاهِينٍ هِيَ فِي ذَلِكَ الْعِلْمِ أَوْ إِذَا كَانَ الْعِلْمُ الَّذِي يَشْتَمَلُ عَلَى الْكَلِيَّاتِ^{۴۴} هُوَ الَّذِي؛ به دو وجه امري را جزء علم و يا تحت علمي مي‌گويند: اين كه براهيني كه آن علم از آنها اخذ مي‌شوند غير از خود آن علم بوده و يا اگر علمي شامل امور كلي، كلي سازي‌ها و كليات باشد، آنچه كه اسباب جزئيات را كه تحت آن قرار دارند، ارائه و افاده مي‌كند».

فلسفه سياسي → فقه سياسي

«فالجُزءُ العملي من الفلسفة، إذن هو الذي يعطي أسباب الشرائط التي يقدر بها الأفعال لأجل إتي شيءٍ شرطت أي غرض قصد أن ينال بتلك الشرائط وإذا كان علم الشيء هو العلم البرهاني، فهذا الجزء من الفلسفة هو الذي يعطي إذن برهان الأفعال المقدرة التي في الملة الفاضلة».^{۴۵}

دیدگاه خواجه نصیرالدین طوسی

۱. حقیقت (بنیاد و گستره و موضوع) فقه (از جمله فقه سیاسی)

خواجه نصیر در مقدمه اخلاق ناصری با بیان این فرایند کلی که،

مبادی مصالح اعمال و محاسن افعال نوع بشر که مقتضی نظام امور و احوال ایشان بوده در اصل یا

طبع باشد یا وضع...^{۴۶}

به ترتیب مطرح می‌کند:

اول، «آنچه مبدأ آن طبع بود، آن است که اولاً، تفصیل آن مقتضای عقول اهل بصارت و تجارب ارباب کیاست بوده و ثانیاً، به اختلاف ادوار و تقلب سیر و آثار مختلف و متبدل نشود و آن اقسام حکمت عملی است»^{۴۷} یا فلسفه - اعم از سیاسی و غیرسیاسی - و بنیادهای آرا و نظریات - اعم از مبانی و غیره - و اصول و آیین‌ها و مکاتب - اعم سیاسی و غیره - یا تعبیر فارابی و خواجه، مله و ملل که شامل مبانی و مستقلات عقلی است؛ دوم، «آنچه مبدأ آن، وضع بود، اگر سبب وضع، اتفاق رأی جماعتی بود بر آن، آن را آداب و رسوم خوانند»،^{۴۸} که در اصطلاح «عرف» محسوب می‌شود.

سوم، «آنچه مبدأ آن، وضع بود، اگر سبب [وضع و تشریح] اقتضای رأی بزرگی بود، مانند پیغمبری یا امامی،^{۴۹} آن را «نوامیس الهی» گویند».^{۵۰}

۲. تقسیمات فقه (اعم از سیاسی و غیره)

خواجه نصیر در خصوص تقسیمات فقه و به تعبیر خودش نوامیس الهی تصریح می‌کند:
«و آن نیز سه صنف باشد:

یکی، آنچه راجع با هر نفسی بود»،^{۵۱} آن هم به انفراد مانند عبادات و احکام آن»،^{۵۲} یعنی حدود و حقوق شخصی و فردی و خصوصی، چرا که «حقوق خصوصی مجموع قواعد حاکم بر روابط افراد است»؛^{۵۳}

دوم، آنچه راجع با اهل منازع بود»،^{۵۴} آن هم به مشارکت، مانند: مناکحات و دیگر معاملات،^{۵۵} یعنی حدود و حقوق خانواده، خانوادگی و احیاناً گروهی و حتی عمومی.

سوم، آنچه راجع به اهل شهر و اقلیم‌ها بود، مانند حدود و سیاسات،^{۵۶} یا حدود و حقوق ملی و بین‌المللی عمومی و دولتی، چرا که حقوق عمومی قواعدی است که بر روابط دولت و مأموران او با مردم حکومت می‌کند و سازمان‌های دولتی را منظم می‌سازد^{۵۷} و حقوق بین‌الملل نیز بر روابط بین دول و ملل حکومت داشته یا می‌تواند داشته باشد.

وی در همین راستا تأکید می‌کند «این نوع علم را، علم فقه خوانند».^{۵۸} دو بخش اول فقه و علم فقه هر چند به ظاهر و به طور مستقل سیاسی نبوده و بلکه به لحاظ این که افراد، خانواده‌ها و گروه‌ها، سلول‌ها، عناصر و اجزای اصلی تشکیل دهنده جوامع سیاسی بوده و لذا به طور غیر مستقیم و در اصل و حقیقت و به اصطلاح منظره‌ای سیاسی هستند، ولی بخش سوم فقه و علم فقه موضوعاً و به طور مستقیم نیز سیاسی محسوب می‌گردد.

ناصر کاتوزیان در خصوص تقسیمات علم حقوق می‌گوید:

در علم حقوق دو تقسیم اساسی وجود دارد که غالب نویسندگان مبنای آن را پذیرفته‌اند: ۱. حقوق عمومی و حقوق خصوصی؛ ۲. حقوق ملی یا داخلی و حقوق بین‌المللی یا خارجی.^{۵۹}

تطبیق، تطور و تنوع فقه و نظامات فقهی (از جمله فقه سیاسی)

خواجه بنابراین، مهم‌ترین ویژگی علم و صنعت فقه و از جمله بخش سوم فقه (نظیر فقه سیاسی) را «تطبیق» دانسته، می‌گوید:

چون مبدأ این جنس اعمال [فردی، گروهی و اجتماعی انسان] مجرد طبع نباشد، وضع است، به

تقلب احوال و تقلب رجال و تطاول روزگار و تفاوت ادوار و تبدل ملل و دول در بدل افتد.

از این رو قوانین عقلی و به اصطلاح اولیه یا اوایل عقول و معارف اولی، اولیه و نخستین که پایه حکمت است را ثابت و لایتغیر و عموم بشری و جهانی می‌داند.

لکن قوانین فقهی را در راستای خاصه تطبیقی آنها، تحت تأثیر شرایط، از حالتی به حالت دیگر، از فرد و رهبری به رهبری دیگر، از روزگاری به روزگاری دیگر، از دوره‌ای به دوره‌ای دیگر، از ملتی، دینی، آیینی، مذهبی و مکتبی به ملت، دین، آیین، مذهب و مکتبی دیگر و سرانجام از کشوری، جامعه‌ای و دولتی و نظامی و حکومتی به کشور، جامعه، دولت، نظام و حکومتی دیگر، اولاً، متفاوت و گوناگون و به اصطلاح متنوع دانسته؛ ثانیاً، متطور و متحول می‌داند.

خواجه نصیر این نسبت و تنوع و تطور و تغییر را ناشی از خاصه تطبیقی فقه و مستحدثات فقهی (از جمله فقه سیاسی و عمومی) به اصطلاح خویش در «جزویات»^{۶۰} اعم از جزئیات و فروع و نیز در تطبیق مصادیق و در عمل و اجرا می‌داند و یا به تصریح همو، «تقدیر احکام»^{۶۱} نه در اصول، کلیات، مبانی و مفاهیم اصلی و یا به تعبیر خود وی، «در تقدیر اوضاع»^{۶۲} و «تدبیر ملک و ترتیب و مدینه»^{۶۳} است.

مراتب فقه: تقدیر اوضاع، تقدیر احکام^{۶۴}

خواجه به همین مناسبت مراتب دو گانه یعنی یکی، وضع و تشریح شریعت، حدود، احکام و فقه و دومی، اجرا و اقامه حدود یا عمل در چارچوب، بر اساس و در راستا و در جهت آنها را مطرح می‌کند که لازمه آنها، تفسیر، تفصیل و تطبیق اصول (و احکام) است که نوعاً اجمالی هستند و بر این اساس به ترتیب استدلال می‌کند:

اول، در «سیاست ملک»^{۶۵} و «سیاست جماعت»^{۶۶} «سیاسات [نیز] بعضی تعلق به اوضاع دارد، مانند عقود و معاملات و بعضی تعلق به احکام عقلی، مانند تدبیر ملک و ترتیب مدینه»^{۶۷} یعنی

یکی، تقدیر اوضاع یا تعیین حدود و تشریح و شریعت و دیگری، تقدیر احکام یا تأمین حدود و اجرای آنها و اداره کشور بر اساس شریعت.

خواجه به سبب همین خلاصه تطبیق و تطور، فقه و علم فقه است که می‌گوید: «و از این باب از روی تفصیل خارج افتد از اقسام حکمت»؛ به عبارت دیگر هر چند (بررسی) اجمال فلسفه و کلیات، مبادی و مبانی فقه و علم فقه و از جمله فقه سیاسی، جزو حکمت و از جمله حکمت و فلسفه سیاسی بوده و یا حداقل بر پایه‌های آن استوار بوده و بر آن اساس توجیه، تبیین و تفسیر می‌شود، لکن خود فقه، علم فقه و فقه سیاسی، به طور تفصیلی، غیر از حکمت و فلسفه (سیاسی) و خارج از آن محسوب می‌گردد، یعنی اجمال فقه و احکام و حدود حقوقی و فقهی و فقهی سیاسی جزو حکمت و فلسفه و فلسفه سیاسی بوده، لکن تفسیر و تطبیق (تقدیر احکام) خود نگرش، گرایش نظریات و علمی جداگانه و مستقل تحت عنوان فقه، علم فقه و فقه سیاسی بوده و است.

دوم، «هیچ شخصی را نرسد که بی‌رجحان تمییزی و فضل معرفتی، به یکی از این دو نوع قیام نماید»،^{۶۸} چرا که «تقدم او بر غیر بی‌وسیلت خصوصیتی، استدعای تنازع و تخالف کند».^{۶۹} سوم، و بنابراین از طرفی، در تقدیر اوضاع، به شخصی احتیاج باشد که به الهام الهی ممتاز بود از دیگران تا او را انقیاد نمایند.^{۷۰} وی می‌گوید: «این شخص را در عبارت قدما «صاحب ناموس» گفته‌اند و اوضاع او را «ناموس الهی» و در عبارت محدثان او را «شارع»، و اوضاع او را «شریعت».^{۷۱} از طرفی دیگر، «در تقدیر احکام»^{۷۲} یا در اجرا و تطبیق و عمل، «به شخصی احتیاج افتد که به تأیید الهی ممتاز بود از دیگران تا او را تکمیل ایشان میسر شود». وی می‌گوید: آن شخص را در عبارت قدما، «ملک» علی‌الاطلاق گفته‌اند و احکام او را «صناعت ملک»^{۷۳} و در عبارت محدثان او را «امام» و فعل او را «امامت»،^{۷۴} و تأکید می‌کند که افلاطون «او را مدبر عالم خواند»^{۷۵} و ارسطو او را «انسان مدنی» می‌داند، یعنی «انسانی که قوام تمدن به وجود او و امثال او صورت بندد».^{۷۶}

چهارم، در ادامه تصریح می‌کند: «فی الجملة در هر روزگاری و قرنی، به صاحب ناموسی [و ناموس و شریعت جدیدی] احتیاج نبوده»،^{۷۷} چرا که «رد یک وضع [و شریعت]، اهل ادوار بسیار را کفایت باشد»؛^{۷۸} اما در عین حال و علی‌رغم آن، «در هر روزگاری عالم را مدبری باید، چه اگر تدبیر منقطع شود، اولاً، نظام مرتفع گردد و ثانیاً، بقای نوع بر وجه اکمل صورت نیندد»،^{۷۹} چرا که اجرای مکتب و شریعت در تمامی عرصه‌های معرفتی حقوقی و عملی (اخلاقی) و در سطح و قلمروهای فردی، گروهی و اجتماعی (ملی، داخلی و خارجی و بین‌المللی) کاری مستمر، همیشگی، فراگیر و به اصطلاح پایا و در عین حال پویاست.

پنجم، خواجه بر این اساس تأکید می‌کند: «مدبر، اولاً، به حفظ [و اجرای عملی شریعت یا] ناموس قیام می‌کند و مردمان را به اقامت مراسم آن تکلیف کند»؛^{۸۰} ثانیاً، [و در عین حال] «او را ولایت تصرف بود در «جزئیات و [آن هم] بر حسب مصلحت هر وقت و هر روزگار»،^{۸۱} و بر اساس مقتضیات عصر و نسل و زمان و مکان و موضوع.

دیدگاه امام خمینی علیه السلام

حضرت امام خمینی در تبیین نظریه و نظام ولایت فقیه، به عنوان بنیادین‌ترین، فراگیرترین و غایی و نهایی‌ترین نظریه و نظام سیاسی عقلی، دینی، اسلامی و شیعی، که موضوع اصلی و اصل موضوع فقه سیاسی از نظرگاه ایشان محسوب می‌شود، در مقدمه کتاب ولایت فقیه یا حکومت اسلامی می‌گوید:

۱. «ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود»^{۸۲} و در نتیجه، «چندان به برهان احتیاج ندارد».^{۸۳}

وی در توجیه این ضرورت تصریح می‌کند:

این معنا که هر کس عقاید و احکام اسلام را، حتی اجمالاً، دریافته باشد، چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت.^{۸۴} چرا که همان‌گونه که هر جمعی همچون جامعه بدون نظم، ناظم و جامع و مدبر و مدیر، حال به نحو و به هر شکلی و در هر سطحی قابل تحقق نبوده و بلکه قابل تصور هم نیست تا چه رسد به این که قابل تصدیق و تأیید باشد، همین‌گونه، دین و نظام اسلامی، اولاً، بدون علم و فقه و اجتهاد عالم، فقیه و مجتهد قابل تطبیق با عین و عمل و با عصر و نسل و مقتضیات زمان، مکان و موضوع نیست؛ ثانیاً، بدون ولایت، حکومت، حاکمیت و قدرت و اقتدار او و تقوا و تعهد او به اسلام، امت اسلامی و کشور اسلامی، میسر و ممکن نمی‌باشد.

۲. حضرت امام علیه السلام، آن‌گاه عدم توجه و اهتمام مسلمانان و به ویژه حوزه‌های علمی اسلامی را در زمان تدوین کتاب، به ولایت فقیه به عنوان رکن رکنین موجودیت و حیات، بقا و تداوم و تعالی و تکامل امت اسلامی، وحدت و عزت، شوکت و قدرت و پیشرفت مسلمانان و دولت‌های حاکم بر آنها را یادآور شده و به بررسی ریشه‌های تاریخی این غفلت و عقب ماندگی می‌پردازد.

مهم‌ترین موانع رشد امت اسلامی و عوامل ضعف، اضمحلال و واپس‌گرایی آنها را علی‌رغم ظرفیت والای نظری - عملی اسلام و نهضت اولیه و اصیل اسلامی یکی، در ابتدا گرفتاری و نفوذ یهود

و یهودیت و «تبلیغات ضد اسلامی و دسایس فکری»^{۸۵} آنها دانسته؛ دیگری، استعمار و استعمارگران و ایادی آنها می‌داند که در عین حال نه تنها باعث انحراف، تحریف و فریب افکار عمومی و سیاسی خود مسلمانان و بلکه جهان و جهانیان شده، بلکه حتی علما و دانشمندان اسلامی و حوزه‌های علمیه اسلامی را تحت تأثیر و تحت الشعاع خویش قرار داده است تا چه رسد به روشنفکران غرب دیده و به ویژه غرب زده و غرب باور.

در تعبیر وی، اسلام که «دین افراد مجاهدی است که به دنبال حق و عدالتند»^{۸۶} و «دین کسانی است که آزادی و استقلال می‌خواهند»^{۸۷} و «مکتب مبارزان و مردم ضد استعمار است» را «طور دیگری معرفی کرده‌اند و می‌کنند».^{۸۸}

ایشان تصریح می‌کنند: تبلیغات سوء بر علیه اسلام، اولاً، «تصور نادرستی ... از اسلام در اذهان عام به وجود آورده»؛^{۸۹}

ثانیاً، سبب شده است که «شکل ناقصی ... در حوزه‌های علمیه ... عرضه شود».^{۹۰} اهداف شوم و انگیزه‌های سوء این حرکات نیز از دیدگاه وی، برای این منظور است که خاصیت انقلابی و حیاتی اسلام را از آن بگیرند و نگذارند مسلمان در کوشش و جنبش و نهضت باشند و آزادی خواه باشند، دنبال اجرای احکام اسلام باشند، حکومتی به وجود بیآورند که سعادتشان را تأمین کند. سرانجام مسلمانان چنان زندگی داشته باشند که در شأن انسان و اسلام است. بدین ترتیب این باور غلبه پیدا کرده است که دین اسلام که اساساً مکتبی سیاسی بوده و از همان اوان بعثت و رسالت و در جامعه مدنی برای ساماندهی و راهبرد جمعی جامعه اسلامی و بلکه جامعه بشری تشریح، تنزیل، تبلیغ و ترویج گردیده و سیاست‌گرا و دولت‌گرا بوده و است، از این رو فقه آن هم نوعاً و غالباً سیاسی و مدنی است، به صورت دین و فقهی غیر سیاسی و حداکثر شخصی کرده و جا انداخته بودند.

بیان حضرت امام علیه السلام، بدین منظور، عبارتند از: مثلاً تبلیغ کردند که اولاً، «اسلام، دین جامعی نیست، دین زندگی نیست، برای جامعه نظامات و قوانین ندارد، طرز حکومت و قوانین حکومتی نیآورده است»،^{۹۱} «راجع به زندگی و [راجع به] اداره جامعه چیزی ندارد»؛^{۹۲}

ثانیاً، «اسلام [حداکثر] فقط احکام حیض و نفاس است، اخلاقیاتی هم دارد».^{۹۳} امام خمینی علیه السلام ضمن طرح استنکاری مقایسه قرآن و کتب حدیث با رساله‌های عملیه مجتهدان و مراجع عصر، به منظور فرق گذاشتن میان اسلام واقعی و اسلام [بد] معرفی شده، می‌گوید:

برای این که کمی معلوم شود فرق میان اسلام و آنچه به عنوان اسلام معرفی می‌شود تا چه حد

است، شما را توجه می‌دهیم به تفاوتی که میان قرآن و کتب حدیث با رساله‌های عملیه هست. قرآن و کتاب‌های حدیث، که منابع احکام و دستورات اسلام است با رساله‌های عملیه، که توسط مجتهدین عصر و مراجع نوشته می‌شود از لحاظ، اولاً، جامعیت و ثانیاً، اثری که در زندگی اجتماعی می‌تواند داشته باشد، به کلی تفاوت دارد.^{۹۴}

آن‌گاه تأکید می‌کند: «نسبت اجتماعیات قرآن با آیات عبادی آن، نسبت صد به یک هم بیشتر است!»^{۹۵} و به عبارت دیگر، امور و احوال و احکام و معارف عبادی (و شخصی) قرآن و اسلام، کمتر از یک درصد هستند.

وی همچنین بیان می‌کند:

از یک دوره کتاب حدیث [نیز علاوه بر قرآن] که حدود پنجاه کتاب [و ابواب موضوعی شامل مجموعه‌ای از احادیث] است و همه احکام اسلام را در بر می‌دارد، [تنها] سه، چهار کتاب مربوط به عبادات و وظایف انسان نسبت به پروردگار است، مقداری از احکام هم مربوط به اخلاقیات است، بقیه [اکثریت قریب به اتفاق هم] همه مربوط به اجتماعیات، اقتصادیات، حقوق و سیاست و تدبیر جامعه [یا مدنی و عمومی] است.^{۹۶}

امام علیه السلام، با اشاره به نظامات و قوانین اسلام،^{۹۷} تأکید می‌کند:

«اسلام مانند مسیحیت اسمی - و نه حقیقی -^{۹۸} نیست» که صرفاً «چند دستور در باره رابطه بین حق و خلق است»^{۹۹} باشد.

ایشان معتقدند: «خدای تبارک و تعالی، به وسیله رسول اکرم صلی الله علیه و آله قوانین فرستاد [ه] است که انسان از عظمت آنها به شگفت می‌آید»^{۱۰۰} و این تازه در زمانی بوده است که در «غرب» هیچ خبری نبوده و «دو مملکت پنهاور ایران و روم محکوم استبداد و اشرافیت و تبعیض و تسلط قدرتمندان بودند»^{۱۰۱} و «اثری از حکومت مردم و قانون در آنها نبود»؛^{۱۰۲} بنابراین خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله و مکتب اسلام «برای همه امور قانون و آداب آورده است» و^{۱۰۳} این که «برای انسان پیش از آن که نطفه‌اش منعقد شود، تا پس از آن که به گور می‌رود، قانون وضع کرده است»^{۱۰۴} و بر همین اساس، «همان طور که برای وظایف عبادی قانون دارد، برای امور اجتماعی و حکومتی و قانون و راه و رسم دارد»؛^{۱۰۵} بنابراین «حقوق اسلام، یک حقوق مترقی و متکامل و جامع است».^{۱۰۶} همین طور، «کتاب‌های قطوری که از دیر زمان در زمینه‌های مختلف حقوق تدوین شده، از احکام قضا و معاملات و حدود و قصاص گرفته تا روابط بین ملت‌ها و مقررات صلح و جنگ و حقوق بین‌الملل عمومی و خصوصی شمه‌ای از احکام و نظامات اسلام است».^{۱۰۷} و به همین دلیل، «هیچ موضوع حیاتی [و از جمله به

ویژه سیاست و سیاسی] نیست که اسلام تکلیفی برای آن مقرر نداشته و حکمی درباره آن نداده باشد.^{۱۰۸}

حضرت امام علیه السلام در بخشی از همین کتاب ولایت فقیه تحت عنوان ماهیت و کیفیت قوانین اسلام^{۱۰۹} تصریح می‌کند:

ماهیت و کیفیت این قوانین (اسلام و احکام شرع) می‌رساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره

سیاسی و اقتصادی و فرهنگی [و فی الجمله مدنی و عمومی] جامعه تشریح گشته است.^{۱۱۰}

حتی از این برتر، همین ماهیت و کیفیت سیاسی و مدنی قوانین اسلام خود «دلیل بر لزوم تشکیل حکومت»^{۱۱۱} بوده و هستند و به عبارت و اعتباری دیگر، «احکام شرع، حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می‌سازد»^{۱۱۲} و دارای فقه و نظام فقهی و حقوقی سیاسی کامل و جامعی بوده و «در نظام حقوقی هر چه بشر نیاز دارد فراهم آمده است».^{۱۱۳}

ایشان مهم‌ترین مؤلفات این نظام فقهی - سیاسی را به ترتیب زیر بر می‌شمارد:

«از طرز معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته تا حقوق تجارت و صنعت و کشاورزی»^{۱۱۴} و «برای قبل از انجام نکاح و انعقاد نطفه قانون دارد و دستور می‌دهد، تا نکاح چگونه صورت بگیرد و خوراک انسان «در آن هنگام یا موقع انعقاد نطفه چه باشد، در دوره شیر خواری چه وظایفی بر عهده پدر و مادر است، و بچه چگونه باید تربیت شود [چه از نظر اخلاقی و چه از نظر حقوقی]، و سلوک مرد و زن با همدیگر و با فرزندان چگونه باشد [حدود و کیفیات]»^{۱۱۵} و این که «برای همه این مراحل دستور و قانون دارد تا انسان تربیت کند، انسان فاضل و کامل، انسانی که قانون متحرک و مجسم است و مجری داوطلب و خودکار قانون است».^{۱۱۶} مکتبی که تا این حد گسترده، فراگیر، جامع، شامل، ریزین، کامل، منضبط و نظام‌مند است، «معلوم است که اسلام تا چه حد به حکومت و روابط سیاسی و اقتصادی جامعه اهتمام می‌ورزد تا همه شرایط به خدمت اقتصادی تربیت انسان مهذب و با فضیلت در آید».^{۱۱۷}

بر همین اساس، قرآن مجید و سنت شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت کمال خود احتیاج دارد».^{۱۱۸}

علاوه بر اینها، امام خمینی به منظور استدلال بیشتر و برتر به جهت‌گیری‌های سیاسی مکتب، نظام و فقه اسلامی و موضوعیت و گستردگی آن به سه نمونه از کتب روایی، آیات قرآنی و احادیث به

ترتیب زیر استناد می‌جویند:

- ۱- در کافی فصلی است به عنوان «تمام احتیاجات مردم در کتاب و سنت بیان شده است»؛^{۱۱۹}
- ۲- «کتاب» یعنی قرآن، «تبیان کل شیء» است و روشنگر همه چیز و همه‌امور است؛^{۱۲۰}
- ۳- امام صادق علیه السلام سوگند یاد می‌کند (طبق روایات) که تمام آنچه ملت احتیاج دارد در کتاب و سنت هست.^{۱۲۱} خود تصریح و تأیید می‌کند: «و در این شکی نیست».^{۱۲۲} همچنین تعیین می‌کند «با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع در می‌یابیم که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم حکومت است، و بدون تأسیس یک دستگاه عظیم و پهناور اجرا و اداره نمی‌توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد».^{۱۲۳} آن‌گاه حضرت امام علیه السلام به منظور اثبات موضوعیت، گستردگی و جامعیت فقه سیاسی به عنوان زیر بنا، اساس و چارچوبه نظام سیاسی اسلامی و تشکیل و تأسیس دولت اسلامی و فی‌الجمله اثبات سیاسی بودن جامع و کامل دین اسلام و مکتب سیاسی اسلام، نمونه‌هایی از احکام مالی [فقه اقتصادی سیاسی، فقه سیاسی اقتصادی]، احکام دفاع ملی [فقه دفاعی] احکام احقاق حقوق و احکام جزایی، اسلام و فقه سیاسی اسلامی را متذکر می‌شوند؛ از قبیل: خمس، زکات، جزیه و خراجات (مالیات بر اراضی کشاورزی موارد و میزان اخذ، تعیین و تحدید و تطبیق) جمع‌آوری و وصول مصارف (موارد چگونگی) توسط «حاکم اسلامی نگهداری در «بیت‌المال»^{۱۲۴} و هزینه برای «رفع نیاز مالی تشکیلات بزرگ حکومتی است»^{۱۲۵} درآمد به این عظمت برای اداره کشور اسلامی،^{۱۲۶} «رفع همه احتیاجات مالی آن است»^{۱۲۷} و این‌که «تعیین بودجه‌ای به این هنگفتی دلالت دارد بر این که منظور تشکیل حکومت و اداره کشور است. برای عمده‌حوایج مردم و انجام خدمات عمومی اعم از بهداشتی و فرهنگی و دفاعی و عمرانی قرار داده شده است».^{۱۲۸}

پی‌نوشت‌ها

۱. ابونصر محمد فارابی، زیتون الکبیر، ص ۸
۲. المله، ص ۴۳ - ۴۵.
۳. همان، ص.
۴. همان، ص، ۴۶.
۵. همان، ص ۴۳.
۶. عین و عمل اعم است از موجودیت، روابط، اعمال و سازمان فردی و افراد، گروهی و گروه‌ها و اجتماعی، ملل، بین‌المللی و جهانی.
۷. المله، ص ۴۷.
۸. همان، ص ۴۶.
۹. همان، ص ۴۳.
۱۰. احصاء العلوم، ص ۷۰.
۱۱. المله، ص ۷۰.
۱۲. احصاء العلوم، ص ۷۰.
۱۳. المله، ص ۵۰.
۱۴. فقه خود در لغت، به معنای تفقه، تعمق و مرادف اجتهاد و علم به معنای اعم کلمه بوده و در اصطلاح، به معنای علم شریعت (به معنای خاص) و حتی علم دین (به معنای عام).
۱۵. ر. ک: خواجه نصیرالدین طوسی، اخلاق ناصری، ص ۲۵۴.
۱۶. جزء به کل و کل به جزء، که صرفاً یک فرایند تحلیلی و صوری است هر چند که در حوزه معرفتی قرار می‌گیرد، ولی غیر از جزئی به کلی و متقابلاً کلی به جزئی است که یک فرایند تعلیلی و علمی عمومی و سیاسی است که در اولی تجریدی - انتزاعی یا نظری است و دومی تطبیقی - کاربردی یا علمی است.
۱۷. المله، ص ۴۳.
۱۸. ابن مقفع، المنطق، سهیل محسن افنان، واژه نامه فلسفی، ص ۱۳۲.
۱۹. اخوان الصفا، الرسائل، ج ۳ ص ۴۸؛ (همان - همان) سجستانی، کشف المحجوب، ص ۱۳۲.
۲۰. (همان - همان)، ص ۴۸.
۲۱. فارابی، سیاست مدینه (همان - همان).
۲۲. اخوان الصفا، الرسائل، ج ۱، ص ۲۰۹، (همان - همان).

۲۳. ابن مقفع، پیشین، واژگان فلسفی - سهیل محسن افنان ص ۱۳۱.
۲۴. همان، ص.
۲۵. سجستانی، کشف المحجوب (همان، ص ۱۳۲).
۲۶. ابن مقفع، پیشین (همان، ص ۱۳۱).
۲۷. عبدالله ابن سینا، دانشنامه علایی، (همان، ص - ص ۱۳۲).
۲۸. خواجه نصیر الدین طوسی، اخلاق ناصری، (همان - همان).
۲۹. همو، اساس الاقتباس، (همان - همان).
۳۰. ابن مقفع، پیشین (همان، ص - ص ۱۳۱).
۳۱. همان.
۳۲. ر. ک: ناصر کاتوزیان، مقدمه علم حقوق، ص ۶۵ - ۶۶.
۳۳. ابونصر محمد فارابی، احصاء العلوم، ۶۹ - ۷۰؛ همو، احصاء العلوم (فارسی)، ص ۱۱۲.
۳۴. ابونصر محمد فارابی، المله، ص ۵۰.
۳۵. همان.
۳۶. همان، ص ۵۱.
۳۷. همان.
۳۸. همان، ص ۵۰.
۳۹. همان.
۴۰. همان.
۴۱. همان، ص ۴۶ - ۴۷.
۴۲. همان، ص ۴۶ - ۴۷.
۴۳. همان، ص ۵۲.
۴۴. همان، ص ۴۷.
۴۵. همان.
۴۶. خواجه نصیر الدین طوسی، اخلاق ناصری، ص ۴۰.
۴۷. همان، ص ۴۰ و ۴۱.
۴۸. همان، ص ۴۱.
۴۹. مؤلف مقدمه علم حقوق آنها را همان «حقوق فطری» دانسته است. «ر. ک: ناصر کاتوزیان، مقدمه علم حقوق، ص ۹؛ نیز محقق قمی، قوانین الاصول، ج ۲، ص ۱ به بعد در مبحث مستقلات عقلی».
۵۰. ناصر کاتوزیان، پیشین، محقق قمی، پیشین.

۵۱. ناصر کاتوزیان، پیشین؛ محقق قمی، پیشین.

۵۲. ناصر کاتوزیان، پیشین؛ محقق قمی، پیشین.

۵۳. ناصر کاتوزیان، پیشین.

۵۴. همان، محقق قمی، پیشین.

۵۵. همان.

۵۶. همان؛ محقق قمی، پیشین.

۵۷. ناصر کاتوزیان، پیشین، ص ۶۵ - ۶۶.

۵۸. همان، محقق قمی، پیشین.

۵۹. ناصر کاتوزیان، پیشین، ص ۶۴ - ۶۵.

۶۰. همان، ص ۲۵۳.

۶۱. همان، ص ۲۵۳.

۶۲. همان، ص ۲۵۳.

۶۳. همان، ص ۲۵۳.

۶۴. از یک دیدگاه، همین رابطه وضع و اجرا می‌تواند به صورت رابطه علم حقوق به معنای کشف و به ویژه وضع، ترسیم و تنظیم حدود و حقوق و نیز فن حقوق یعنی تطبیق، عمل اجرا و عمل بدانها نیز مطرح گردد، کما این که به بیان دکتر کاتوزیان که در مقدمه حقوق با اشاره به این که گاهی اصطلاح «علم حقوق» در برابر «فن حقوق» به کار می‌رود و پاره‌ای از نویسندگان آن دو مفهوم را جدا از هم دانسته‌اند می‌گوید: موافق نظر مشهور، علم به کاوش و تحقیق درباره کشف قواعد می‌پردازد و فن طرز استفاده از قواعد موجود را نشان می‌دهد. «ر. ک: همان ص ۵۲۳».

۶۵. همان، ص ۲۵۳.

۶۶. همان، ص ۲۵۳.

۶۷. همان، ص ۲۵۳.

۶۸. خواجه نصیر طوسی، اخلاق ناصری، ص ۲۵۳.

۶۹. همان.

۷۰. همان.

۷۱. همان.

۷۲. همان.

۷۳. همان.

۷۴. همان.

-
۷۵. همان .
۷۶. همان .
۷۷. همان، ص ۲۵۱.
۷۸. همان.
۷۹. همان .
۸۰. همان .
۸۱. همان .
۸۲. امام روح الله خمینی، ولایت فقیه، ص ۳.
۸۳. همان .
۸۴. همان .
۸۵. همان.
۸۶. همان، ص ۴.
۸۷. همان .
۸۸. همان .
۸۹. همان.
۹۰. همان.
۹۱. همان، ص ۴.
۹۲. همان، ص ۵.
۹۳. همان، ص ۴.
۹۴. همان، ص ۵.
۹۵. همان.
۹۶. همان .
۹۷. همان.
۹۸. همان.
۹۹. همان.
۱۰۰. همان، ص ۶.
۱۰۱. همان.
۱۰۲. همان.
۱۰۳. همان .

۱۰۴. همان .
۱۰۵. همان.
۱۰۶. همان.
۱۰۷. همان.
۱۰۸. همان.
۱۰۹. همان، ص ۲۰.
۱۱۰. همان.
۱۱۱. همان.
۱۱۲. همان.
۱۱۳. همان.
۱۱۴. همان، ص ۲۱.
۱۱۵. همان.
۱۱۶. همان.
۱۱۷. همان.
۱۱۸. همان.
۱۱۹. الکافی فی الحدیث، از کتب و مجامع و مراجع چهارگانه روایی و حدیثی شیعه، شامل ۳۴ کتاب یا مبحث ۳۲۶ باب و حدود ۱۶۰۰۰ حدیث است. ج ۱، ص ۷۶-۸۰، کتاب فضل العلم «باب الرد الی الكتاب و السنه - و جمیع ما یحتاج الناس الیه و قد جاء فیہ کتاب أو سنه»؛ هر آنچه مردم بدان محتاج بوده و شده و باشند، جملگی در قرآن و سنت وجود داشته و مطرح و بیان شده‌اند.
۱۲۰. «و نزلنا علیک الكتاب تبیاناً لكل شیء...» - «نحل(۱۶) آیه ۸۹».
۱۲۱. «... ما ترک الله شیئاً یحتاج الله العباد حتی لا یستطیع عبد یقول لو کان هذا أنزل فی القرآن و قد أنزل الله فیہ» - «محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۷۶-۷۷، حدیث ۱».
۱۲۲. امام روح الله خمینی، ولایت فقیه، ص ۲۱.
۱۲۳. همان.
۱۲۴. همان.
۱۲۵. همان.
۱۲۶. همان.
۱۲۷. همان.
۱۲۸. همان، ص ۲۲-۲۳.

